

چهارشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۷، ۸ شعبان ۱۴۳۹، ۲۵ آوریل ۲۰۱۸، سال پانزدهم، شماره ۴۰۷۳

حرکات موزون	تخته سیاه
اسکناس صد دلاری یکه خورد چند روزی بود بازار دلار/ داغ و بی افسار، اما شد مهار نرخ را اسحاق چون اعلام کرد/ ناگهان بازار را آرام کرد شد دلار ارزان و مفت و کیش و مات/ ریخت در بازار چون نقل و نبات جان بنده توی این بازار نیست/ جز دلار نرخ چهار و دیویست چون که حل شد کاملاً این مساله/ امشکلی دیگر نمایان شد، بله اسکناس صد دلاری یکه خورد/ آری آخر هم دلار از سکه خورد	
 مهدی استاد احمد شعر طنز	

در همین حوالی	سیمرغ
محمد سریر	حسن لطفی

ترانه‌سرایان گذشته‌راستایش کنیم

یادآوری چهره‌های پیشکسوت شاید از این جهت مناسب باشد که ما به آن بهانه نگاهی بدهیم. به تار پخچه و روند بخش‌های هنری جامعه بیندازیم و زندگی کسانی را که در مقاطعی توانسته‌اند خلاقیت ماندگاری از خودشان به جای بگذارند، مرور کنیم. می‌توان گفت نسلی از هنرمندانی که در دهه‌های بیست، سی و حتی چهل فعالیت می‌کردند، تقریباً دیگر در میان ما نیستند ولی آثارشان همچنان جاری و برقرار است، در آذهان عمومی وجود دارد و بعد از گذشت مدت‌ها هنوز ورد زبان مردم است. این نشان می‌دهد که عیار آن آثار در حدی بوده و هست که بتواند در سنوات طولانی ماندگار بماند. این یک اتفاق بسیار ارزشمند است. چرا که در شرایط موجود و در این زمانه آثار کمتری را می‌بینیم که به اندازه آن آثار قدیمی و به یاد ماندنی، ماندگاری داشته باشد.

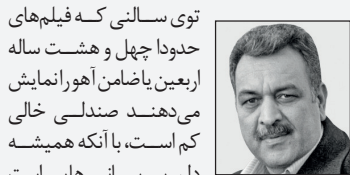
اما آنچه مهم است در واقع بخش‌های مربوط به آموزه‌هایی است که این آثار برای آیندگان از خودش به جای می‌گذارد. آثار هنری در حقیقت یک نوع ماندگاری و بخش‌های آموزشی دارد که اینها در نسل‌های بعد به شکلی ادامه پیدا می‌کند و خود این بخش تداوم خلاقیت‌های هنری در یک جامعه را شکل می‌دهد. اگر نقاشی، شعر یا بعضی از آثار موسیقی در کشور ما امروز هم در بخش‌هایی حضور پررنگی داشته باشد، ناشی از تداوم این کار در سال‌های مختلف است؛ اینکه هر کدام از این بخش‌ها به نوعی در آثار آیندگان متجلی شده و حتی ممکن است از تجربه آنها هم استفاده کنند و از قضا آن تجربه‌ها ارزشمند هم باشند. در عین حال ما جامعه شاگرد و متوجهی نسبت به این موضوعات داریم و به نظر من یکی از بخش‌های تاثیرگذار در کار هنرمندان برای ادامه خلاقه‌شان هم اتفاق همین است؛ اینکه آثار هنرمندان دیده می‌شود، شنیده می‌شود و عموم جامعه به این آثار و ماندگاری آنها توجه دارد، بخش‌های خلاقه‌ای که یگانه هست را می‌استانیدی، می‌شناسند و در نهایت آن بخش‌ها می‌مانند و ماندگار می‌شوند.

در مورد بیژن ترقی باید بگویم که ایشان در یک بازه زمانی طولانی، یکی از ترانه‌سرایان برجسته کشور ما بوده‌اند و آثار بسیار ارزشمند و ماندگاری از خودشان به جای گذاشته‌اند. واقعیت این است که در طول چندین سال اخیر بخش ساخت ترانه که روی موسیقی ساخته می‌شد، کم و بیش به فراموشی سپرده شده و ما افراد کمی را داریم که بتوانند روی موسیقی‌ها شعر ماندگاری خلق کنند. به اعتقاد من، اندیشه بسیار گرانقدر و پر معنایی که در مورد ترانه‌سرایی در گذشته وجود داشته، رفته‌رفته در حال فراموشی است و شاید ترانه‌هایی ساخته شود اما مربوط به اشعار موجود است و کمتر ترانه‌سرایی می‌تواند اثری را به وجود بیاورد که خود آن آثار یک شعر بلند پر مفهوم بسیار غنی باشد. بنابراین ما در نظر گرفتن شرایط موجود و وضعیتی که برای ترانه‌سرایی در دنیای امروز موسیقی پیش آمده، قطعاً باید ترانه‌سرایان ارجمند گذشته را ستایش کنیم که چنین آثاری را خلق کردند و قطعاً صحبت‌ها و خلاقیت‌های آنها هنوز هم در جامعه ماندگار است.

هشتگ روز

باری که تحمل نکند یار نباشد

شنبه اول اردیبهشت، روز سعدی بود. اما الهالی توییتر فقط به همان یک روز و یک مناسبت اکتفا نکردند و هشتگ «سعدی»از روز شنبه تا امروز یکی از هشتگ‌های داغ توییتر است. اتفاقی که نشان می‌دهد فارغ از جهان خبرها،سیاست،اقتصاد،اجتماع و...الهالی توییتر فارسی در باستگی عیقی به «سعدی» دارند و زبان این شاعر بزرگ همچنان بعد از این همه سال، نسل به نسل، به دل می‌نشیند و حرف دل ایرانی‌ها در هر زمانای می‌شود.از شنبه تا امروز، توییث‌ها درباره «سعدی» بسیار است و اکثر هم جمله‌ای منتخب از شعرهای او است که شبیه یک توییث ساده‌نوشته شده و پایین آن هشتگ زده شده: «سعدی». هشتگ امروز را به دوستاندار سعدی تقدیم می‌کنیم و همه آنهایی که در این حال و هوای اردیبهشتی سری به دیوان غزلیاتش می‌زنند و اشعارش را زیر لب زمزمه می‌کنند: «سخن‌ها دارم از دست تو در دل، ولیکن در حضورت بی‌زبانم»، «یاری که تحمل نکند یار نباشد»، «کارم چو زلف یار است، پریشان و درهم»، «هی گفت دگر یاره به خواهم بییی... پنداشت که بعد از آن مرا خواهی هست»، «دل بر تو نه‌م که راحت جان منی...»، «باشد که به دست خوش خونریزی، تا جان بدهم دامن مقصود



توی سالتی که فیلم‌های

حدوداً چهل و هشت ساله اربعین یاضامن آهوار نمایش می‌دهند صندلی خالی کم است، با آنکه همیشه دلم پی سانس‌هایی است که تماشاگران جا برای نشستن پیدا نکنند، این بار ترجیح می‌دهم دو صندلی تالتهای این سانس خالی بماند. خیال می‌کنم اینطوری نبود ناصر تقوایی و پرویز کیمیای بیشتر احساس می‌شود. کاش بودند و فیلم‌های ترمیم‌شده‌شان را روی پرده سینما و کنار ما می‌دیدند. دلیل غیبت‌شان را نمی‌دانم، اما هر چه هست، وقتی پیروز کلاتری، سیف‌الله صمدیان و منتقدی از آن دو و ترمیم فیلم هاشان سخن می‌گویند برای یک لحظه آرزویی نشدنی حواسم را از جلسه به بیرون پرت می‌کند. کاش می‌شد آدم‌ها را هم مرمت کرد؛ منظوم همه کسانی است که وجودشان نعمتی برای دنیای هنر، فرهنگ، سیاست، علم و... است. نمی‌شود! شاید قشنگی دنیا در همین باشد. اما اینکه قدر آدم‌ها در زمانه‌ای که هستند و می‌توانند فیلم بسازند، زمان بنویسند و... را ندانیم هیچ قشنگ‌نیست، بهتر است تا عمری به دنیا و دست و دلی برای کار دارند به آنها فرصت بدیم تا کنار دوربین بایستند و جای همه ما که سینما را دوست داریم رویا بسازند و تصویر بگیرند. آرزویی بزرگ است اما دست نیافتنی نیست. زمینه‌اش را از همه بیشتر مردان و زنان عالم سیاست می‌توانند فراهم کنند. همان‌ها که خوشبختانه بعضی هاشان در روزهای جشنواره با تیم همراه در چارو حاضر می‌شوند. در بازار فیلم چرخ می‌زنند و فیلم می‌بینند. فیلم‌های کسانی همچون مجید مجیدی، ابراهیم حاتمی کیا، کمال تبریزی و... کاش یکی‌شان در جلسه بازسازی کلاسیک‌ها حضور پیدا می‌کرد نشانه‌ای شده است. بهتر است قدر این نشانه شدن را بداند؛ نشانه‌ای که می‌تواند بیشتر از فردا به امروز سینمای ایران کمک کند. تکلیف فردا ا فیلمسازان را به فیلم‌هاشان مشخص خواهند کرد.

میزبانی یا بهره‌برداری؟

حتماً به خاطر می‌آورید حجم عظیم و همیشگی گله از «جیت دار»ی جوایز جشنواره فیلم فجر را. یک جواب ساده این گلاویه‌ها که البته به ندرت خود مدیران با روز استنی آن را مطلق می‌کنند، می‌تواند این باشد که خب بله؛

البته که یک جشنواره دولتی این همه هزینه می‌کند تا خواسته‌ها و دیدگاه‌های خود را اعمال کند. این جواب می‌تواند هر جایزه عجیب و غریب و خراج یا معیارهای هنری را اگر نه پذیرفتنی، دست کم توجیه کند.

اما انجام این عمل «مصادره به مطلوب» در مورد انسان‌ها، طبعاً چندان انسانی نیست. اینکه در جشنواره بین‌المللی فجر کسی و کسانی را به عنوان میهمان دعوت کنیم و به جای تلاش برای شناخت و شناساندن دنیای این سینماگران جهانی، یکسره در پی نسبت دادن گرایش‌های مطلوب خودمان به آنها باشیم، اتفاقی که تقریباً همیشه در جشنواره فجر روی داده و امسال هم بوی ناخوشایندی از آن، به مشام می‌رسد؛ هر چند هنوز همه‌جا را فراگرفته است. ای. آر. رحمان موزیسین ستایش شده بین‌المللی را به جای آنکه با دو فیلم اسکاری کارنامه آهنگسازی‌اش «میلیونر زاغه نشین» (۱۲۷ ساعت» بشتناسانیم، پیوسته با عبارت «سازنده موسیقی متن فیلم محمدرسل... (ص)» معرفی می‌کنیم؛ غافل از آنکه برای مردم ما همیشه اسم «محمدرسل...» یادآور فیلم خاطره‌انگیز مصطفی عقاد با موسیقی جلدانه موریس ژار



امیر پوریا

قربانی دنیای خوش رنگ لباس‌ها

«تنها یک درصد از لباس‌هایی که می‌پوشیم بازیافت می‌شوند. ما دقیقاً چه کار می‌کنیم؟» این جمله را یکی از طراحان معروف انگلیسی در صحبت با گاردین می‌گوید. او با اشاره به میزان آسیمی که هر ساله از سوی کار خاناتجات تولید پوشاک به محیط زیست وارد می‌شود، توضیح می‌دهد: «من نمی‌خواهم به مردم عذاب وجدان بدهم اما این خسارت‌ها جدا جبران‌ناپذیر است. نتیجه نظرسنجی‌ای که سال گذشته از ۲۰۰۰ زن بریتانیایی انجام شد نشان می‌دهد که به‌طور میانگین هر لباس را تنها هفت بار پوشیده‌اند و سپس آن را دور انداخته‌اند. امروز بسیاری از طراحان معروف لباس در دنیا تلاش می‌کنند شیوه کار خود را بر اساس پایداری منابع زیست‌محیطی یا به اصطلاح مُد سازگار با محیط‌زیست پیش ببرند تا زمین قربانی مُد نشود.»

تیتیر مصور اکوری	سیلوانو ملو



خواهد بوده‌نه فیلم مجید مجیدی.

در مثالی دیگر، الیور استون را در تنها حضور تلویزیونی‌اش طی روزهای سی و ششمین جشنواره جهانی فجر، روبه روی نادر ابراهاده می‌نشانیم که انگیزه و رویکردش صرفاً سیاسی است و بعید است لحظه‌ای از «سینما»ی استون، او را به وجد بیاورد. وقتی به خود سینما و کیفیات ساختاری و تکنیکی آن نظر بیندازیم، آن گاه بسیاری از گرایش‌های طبیعی دیگر را هم در کارنامه کارگردانی چون استون تشخیص می‌دهیم که با تبلیغات و شعارهای ما همخوان نیست؛ از جمله اینکه شماری از خوش‌تراب‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما را او ساخته (در راس آنها به لحاظ شدت خشونت، «قاتلین بالفطره») و حتی «خشن ساز» قهاری چون کوئنتین تارانتینو هم بابت اینکه داستان اصلی نوشته او در همین فیلم استون به خشونت بی‌حد و مرز رسیده، از او گل‌همد بوده است. یا فیلم «جوخه نظامی» و در زمان خودش، رگورد میزان نامزاهای به کار رفته در باند دیالوگ فیلم‌های امریکایی را که پیش از آن متعلق به «خیابان‌های پایین شهر» اسکورسیزی بود، شکست. پیش از دواسکار کارگردانی برای همین «جوخه» و «هتولد چهارم جولای»، او اولین اسکارش را بابت نگارش فیلم‌نامه نفس‌گیر «قطار سریع السیر نیمه شب» ساخته آلن پارکر گرفت که از مشرق زمین و به‌طور مشخص، از ترکیه تصویری به غایت کابوس‌وار و چمنی خلق می‌کند. حتی اگر به جای نوزدگی نسبت به دیدگاه‌های ظاهراً ضد کاخ سفید او، به رگ و ریشه‌اش در تمایل به حزب دموکرات توجه کنیم، خواهیم دانست که فیلم در خشان «جی. اف. کی»

عکس‌نوشت



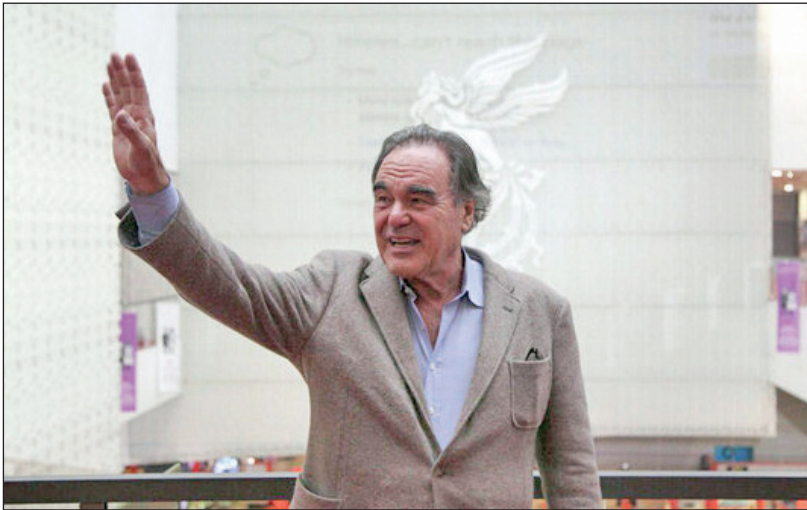
روز دوشنبه، روز شیخ‌بهایی و معمار بود. در این روز، مانند اکثر مناسبت‌های تقویمی دیگر، مراسم‌هایی گرفته شد و معمارها هم به یکدیگر تبریک گفتند تا صبح سه‌شنبه از راه برسد و همه‌چیز تمام شود. صبح سه‌شنبه، خبرگزاری ایرنا بدون اشاره به روزی که پشت‌سر گذاشتیم نام معمار بزرگ سی‌وسه‌پل، مجموعه عکسی از بارش باران در اصفهان و آب‌گرفتگی در اطراف پل را گذاشت. اما در حوالی این دو روز، کسی درباره سرنوشت سی‌وسه‌پل، میراث مهم شیخ‌بهایی حرفی نزد. روز معمار گذشت، شیخ‌بهایی به شعار و کلیشه‌مورد قدردانی قرار گرفت و در نهایت سی‌وسه‌پل در دل خالی و خشکیده زاینده‌رود، با چاله‌های آب بهانه‌ای برای عکاسی یک خبرگزاری شد.

 اعتنا	
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: الیاس حضرتی	
جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی	
سرمدیر : سیدعلی میرفتاح	
معاون اجرایی: حجت طهماسبی	
مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی	
رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی	
نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پو بست مینو	
تلفن‌خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱	
توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۹۲۳۰۰۰	
چاپ: نشر روز تاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶	

متن در حاشیه	زیر ذره‌بین
کاوه فولادی نسب	محمد مرزبان‌راد

خودک‌شری هست هنوز

«کتایف‌روشی محله خود را زنده نگه داریم. نشر قطره در سال ۱۳۹۷ برای حمایت از کتایف‌روشی‌ها در نمایشگاه بین‌المللی و نمایشگاه‌های استانی شرکت خواهد کرد. برای خرید کتاب به کتایف‌روشی محله خود مراجعه کنید.» این متن تنها ۳۴ کلمه است، اما قامت کشیده‌ای دارد؛ سرفراز و بلندبالا. بیراه نیست اگر بگویم مهم‌ترین خبر مربوط به سی‌ویکمین نمایشگاه کتاب تهران تا این لحظه همین خبر بوده؛ خبری که نشان از دغدغه‌مندی فرهنگی مدیران یک بنگاه اقتصادی خصوصی دارد، و یادآوری می‌کند که سیل سرمایه‌سالاری هنوز همه را با خود نبرده، و مانده خاکستر گرمی جایی... در ایام نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران بساط کتاب‌فروشی‌ها کساد می‌شود و تا چند ماهی هم اوضاع‌شان به همان منوال می‌ماند؛ معمولاً تا شهر یورماه، و نمایشگاه کتابی که قرار است خدمتی فرهنگی بکند، تبدیل می‌شود به چاقویی که دسته خودش را می‌برد و چیزی حدود چهار ماه بخش مهمی از بدنه فرهنگی کشور را دچار رکود می‌کند. اینکه نمایشگاه کتاب تهران بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی ایران است و اینکه زندگی بسیاری از بنگاه‌های انتشراتی به نقدبینگی‌ای وابسته است که در روزهای نمایشگاه وارد سازمان اقتصادی‌شان می‌شود، و خیلی چیزهای دیگر – همه – در جای خود، محترم و قابل بحث و فحصند. مشکل بزرگ‌تر اما این است که برای حل یا تسکین یک درد (اقتصاد بیمار نشر) راه‌حل‌هایی مثل همین فروشگاه بین‌المللی کتاب تهران پیشنهاد می‌شوند، که عوارض جنبی‌شان بیشتر است و تیشه به ریشه کتایف‌روشی‌ها، و به‌خصوص کتایف‌روشی‌های کوچک می‌زند. کتایف‌روشی‌های بزرگ کمتر ضربه می‌خورند، چون تقریباً همه‌شان بیش و بیش از آنکه کتایف‌روشی باشند، بازار مکاره یا همه‌چیزفروشی‌هایی هستند که از قفسه‌های کتاب برای دست‌وپا کردن اعتباری برای خودشان استفاده می‌کنند. در مقابل، کتایف‌روشی‌های کوچک، بیشتر از آنکه دکان‌هایی باشند که چرخ زندگی یک یا چند خانواده را می‌چرخانند، دانه‌هایی هستند پراکنده در سطح شهر، که به آن هویت می‌بخشند و چهره‌اش را زیباتر و فرهنگی‌تر می‌کنند. خبر تعطیلی کتایف‌روشی‌ها و تبدیل شدن‌شان به ساندویچی و غیره، این روزها دیگر آتقدر تکراری شده، که کم‌کمک دارد ارزش خبری‌اش را از دست می‌دهد. وای بر ما. خوب است حواس‌مان باشد که حیات کتاب‌فروشی‌های شهرهای‌مان به حمایت تک‌تک مایی وابسته است که دغدغه‌مان فرهنگ، هنر و ادبیات است.



حول محور نظر گاه ضدامریکایی او می‌گردد. درحالی‌که روشنگری و یادآوری پیوند استون با سینمای جریان اصلی هالیوود، بسیار ضروری تر از این بهره‌برداری سیاسی/ ژورنالیستی است. اگر این پیوند به درستی تشریح شده بود، اهالی سینما در ایران این همه از تعجب استون نسبت به جایز جهانی سینمای ایران در جشنوار ده‌ها، تعجب نمی‌کردند. هر فیلمسازی با زیرپا‌هنگ و روایت پرتعلیق جریان اصلی سینمای آمریکا، بدیهی است که نمی‌تواند مخاطب علاقه‌مند فیلمی از –مثلاً- آقای عباس کیارستمی باشد. سینماشناسی همه‌جانبه‌مارتین اسکورسیزی را هم‌رازه توقع نداشته باشیم.

نشست‌روز

درس‌گفتارهایی درباره سنایی

بیست‌ویکمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره سنایی به «حقیقه سنایی و مقالات شمس» اختصاص دارد.

روابط عمومی مرکز فرهنگی شهر کتاب درباره این چشم می‌گشایند، می‌بینند خودشان شده‌اند عین حقیقت. حکایت فضای مجازی هم همین است. با این تفاوت که سی‌مرغ قصه عطار سال‌ها در مسیر سلوک، خالی می‌شوند از هر تعلق و زدیله‌ای و پر می‌شوند از طلب معرفت و حقیقت و تبدیل می‌شوند به آینه غماز حقیقت‌نما. اما در فضای مجازی، اول و آخر قصه به قصه سیمرغ شبیه است اما میانه راهی و طی مراتب سلوکی در کار نیست. چنان‌که خالی شدن از هر تعلق و زدیله‌ای هم هکذا! اینها که عرض کردم تازه مربوط به نسل اول فعالان فضای مجازی بوده؛ نسلی که به هر حال ظاهراً در جست‌وجوی حقیقت بودند و منافع دیگری نداشتند. اما این نسل جدید دغدغه اصلی‌شان کسب در آمد است؛ البته از طریق جذب مخاطب زیاد حاصل می‌شود. معنی خداسرمان را از روی موبایل و تلپ‌پاپ برداریم شاید اگر پرده را کنار بزنیم و بنجره‌ایگشاییم هم چیزهایی دستگیرمان شود.

 اعتنا	
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: الیاس حضرتی	
جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی	
سرمدیر : سیدعلی میرفتاح	
معاون اجرایی: حجت طهماسبی	
مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی	
رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی	
نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پو بست مینو	
تلفن‌خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱	
توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۹۲۳۰۰۰	
چاپ: نشر روز تاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶	

زیر ذره‌بین	متن در حاشیه
محمد مرزبان‌راد	کاوه فولادی نسب

سیمرغ مجازی، سی‌مرغ حقیقی

لابد این شعر فروغ را همه شنیده‌اند: این که خاک سپیش بالین است/ گوهر چرخ‌ادب «پروین» است! و یا آن شعر معروف سهراب سپهری را: حافظ‌ادر کنج فقر و خلوت شب‌های تار/ چون بود ورت دعا و درس قرآن غم‌خور! یا آن فرمایش متین و گهربار مرحوم دکتر شریعتی را: اگر آمریکا به عراق حمله نمی‌کرد امروز رهبر طالبان نامزد دریافت جایزه صلح نوبل بود!!! یا هزاران از این دست که بامداد و شامگاه همه مارا اخچسته‌ا کرده‌است.

اوایل –یعنی در آغاز نهضت فضای مجازی –هم اظهار نظر‌ها دقیق‌تر نبود و هم اظهار‌کننده‌ها محافظه‌کار تر بودند. این همه آن دلیل بود که جامعه‌ما از آغاز، مخاطب «برگزیده‌ها» بوده است. در روزنامه‌های محدودی که پیش از انقلاب منتشر می‌شد، اسامی بزرگان و اساتید دانشگاه و علما و اندیشمندان مشهور بر سر زبان و چشم‌نواز تیترا‌ها و سوتیترا‌ها و ایده‌های روزنامه‌ها و مجلات بودند. مسوولان و مدیران باسواد و تاثیرگذار هم گاهی مطالبی قلمی می‌کردند و انتشار می‌دادند. پس از انقلاب هم این سنت «آلت –نویسنده و روزنامه‌نگار»، به‌شکلی حفظ شد و ادامه پیدا کرد. وقتی «فضای مجازی» راه افتاد، کمتر کسی جرات نوشتن و اظهار نظر داشت. بلکه اغلب نویسندگان و روزنامه‌نگارانی بودند که پیش‌تر به هم زمان در رسانه‌ها هم می‌نوشتند. هم حملت جامعه افلاطونی و هم مرجعیت روزنامه‌ها مانع از آن می‌شد که هر کسی در فضای مجازی بنویسد و بر آن تاثیر بگذارد.

زمانی باید می‌گذشت تا دو اتفاق بزرگ بیفتد. اول قرار نخبگان از فضای کم و بیش آموزده مجازی و دوم استقبال و جایگزینی گروهی «همه‌چیزدان و کم‌فهم» به جای آن نخبگان که گفتیم.

دوستی، در گروهی، شعری به حساب خودش انرژی بخش و صبحگاهی از فروغ منتشر می‌کرد. می‌نوشتم: شعر از فروغ نیست، بلافاصله پاسخ می‌داد: «تو اینتر نت!» و اتفاقا که «تو اینتر نت» هم

بود! ولی شعر از فروغ نبود؛ به همین سادگی! یعنی به جای آنکه موتورهای جست‌وجو اول سراغ متون اصلی و پایه و دایره‌المعارف‌ها برود می‌رود سراغ وب‌سایت‌های پر مارجعا که اغلب توسط همان «همه‌چیزدان‌های کم‌فهم» اداره می‌شود! تاکید کنم «کم‌فهمی» توهین نیست، بلکه توصیفی از قضا خیلی هم دقیق است. یا خبری منتشر می‌شد، می‌پر سیدم منبع خبر؟ بلافاصله: این‌تر نت. وهکذا در سایر حوزه‌ها و بخش‌های دیگر. به این ترتیب ما در دوره جدید «تمدنی» که با همت «فضای مجازی» خلق شده است داریم رسماً به فقرها می‌رویم. یعنی همه با هم تصمیم گرفته‌ایم به «فقرها» برویم. «فقرها» همان جایی است که همه تصمیم گرفته‌اند اسمش «هشتست برین» باشد و وقتی همه یک تصمیم را بگیرند (به فرض محال) در فضای مجازی، آن وقت واقعا نتیجه جست‌وجوها و موتورهای وبگردی هم همان نتیجه را به شما باز تحویل می‌دهد و کاری به درست و غلط بودنش مطلقاً ندارد. اینکه گفتیم البته یک‌سر ماجرا بود.

یک‌سر خطرناک آن! البته «شهرای» دیگر هم دارد این فضای مجازی. منافع بسیار هم دارد. چه بساید آگاهی‌افزا و افشاکننده هم می‌شود. اینها جای تیرید ندارد. اما کار ما روزنامه‌نگاران از قدیم پیش‌بینی و توجه و تنبیه بوده است. قرار نیست همه با هم در چاله‌بینیم و استخوان‌های‌مان بشکند و تجربه‌های پرهنرینه کنیم تا بفهمیم راه چاره‌ها دارد. نمی‌رما- اگر چیز کی هست- آسیب‌شناسی و پیش‌آگهی باید باشد.

هم حرف ما این است که «فضای مجازی» دغدغه حقیقت ندارد، دغدغه اکثریت دارد. اگر با یک نوع فکر و نگاه در این فضا حضور جدی و فراوان داشته باشیم نتیجه می‌شود همان که ما- که اکثریت هستیم و حضور حداکثری داریم- در این فضا- گفتیم. سی مرغ تصمیم می‌گیرند به قله کوه قاف برسند و سیمرغ را زیارت کنند نماد عقلا‌نیت و حیات طبیعه را. در فرآیند طولانی سلوک و طی مراتب دشوار معرفت خودشان تبدیل می‌شوند به سیمرغ! به دنبال حقیقت راه می‌افتند و چون چشم می‌گشایند، می‌بینند خودشان شده‌اند عین حقیقت. حکایت فضای مجازی هم همین است. با این تفاوت که سی‌مرغ قصه عطار سال‌ها در مسیر سلوک، خالی می‌شوند از هر تعلق و زدیله‌ای و پر می‌شوند از طلب معرفت و حقیقت و تبدیل می‌شوند به آینه غماز حقیقت‌نما. اما در فضای مجازی، اول و آخر قصه به قصه سیمرغ شبیه است اما میانه راهی و طی مراتب سلوکی در کار نیست. چنان‌که خالی شدن از هر تعلق و زدیله‌ای هم هکذا! اینها که عرض کردم تازه مربوط به نسل اول فعالان فضای مجازی بوده؛ نسلی که به هر حال ظاهراً در جست‌وجوی حقیقت بودند و منافع دیگری نداشتند. اما این نسل جدید دغدغه اصلی‌شان کسب در آمد است؛ البته از طریق جذب مخاطب زیاد حاصل می‌شود. معنی خداسرمان را از روی موبایل و تلپ‌پاپ برداریم شاید اگر پرده را کنار بزنیم و بنجره‌ایگشاییم هم چیزهایی دستگیرمان شود.